

حدیث نفس در شعر فروغ فرخزاد و نازک الملائکه

فریده سلامت نیا*

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۱

سعید خیرخواه برزکی**

تاریخ پذیرش: ۹۸/۲/۲۶

عبدالرضا مدرس زاده***

چکیده

فروغ فرخزاد شاعر نوپرداز معاصر ایران و نازک الملائکه شاعر معاصر عرب و از پیشگامان شعر نو در ادبیات عرب، وظیفه انتقال بخش‌های مهمی از مفاهیم شعرهای خویش را به عهده حدیث نفس گذاشته‌اند. این دو شاعر زن که هر دو نماینده مطرح ادبیات زنانه در ایران و عراق هستند، علاوه بر زبان و احساس زنانه، روایت‌گر اندیشه‌های حاکم بر روزگارشان می‌باشند و مسائلی همچون تنهایی و غربت، مردستیزی، مظلومیت زن، بدبینی، مسائل اجتماعی و ... در شعرشان نمود دارد. فروغ و نازک الملائکه برای بیان این افکار و اندیشه‌ها و بیان ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه‌شان به گفت‌وگوی درونی یا حدیث نفس پرداخته‌اند، و سعی کرده‌اند از این طریق تأثیرگذاری شعرشان را بیش‌تر کنند.

کلیدواژگان: شعر، فروغ فرخزاد، نازک الملائکه، حدیث نفس.

* دانشجوی دکتری ادبیات فارسی، گروه ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران.

faridehsalamatnia@yahoo.com

** استادیار ادبیات فارسی، گروه ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران.

zkh9988@gmail.com

*** دانشیار ادبیات فارسی، گروه ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران.

drmodarreszadeh@yahoo.com

نویسنده مسئول: سعید خیرخواه برزکی

مقدمه

انسان نه تنها از طریق شناختن اشیاء و امور به نوعی خرسندی دست می‌یابد، بلکه از طریق شناخته شدن نیز می‌تواند به نوعی آرامش خاطر نایل گردد. می‌توان گفت همانگونه که میل و اشتیاق به شناختن از ویژگی‌های انسان دانسته شده، علاقه و اشتیاق به شناخته شدن نیز از شئون انسان به شمار می‌آید. البته باید به این نکته توجه داشت که آدمی مظهر کامل خداوند بوده و تنها کسی است که می‌تواند عهده‌دار منصب خلافت الهی در این عالم شناخته شود، و این همان چیزی است که اشتیاق به شناختن و حب شناخته شدن را در وجود انسان توجیه و تفسیر می‌کند. کسانی که با معارف اسلامی آشنایی دارند به خوبی می‌دانند که خداوند علاوه بر اینکه به همه امور عالم آگاه است حبّ به شناخته شدن خود را نیز ابراز داشته است. حدیث قدسی معروف بر این معنی دلالت دارد و در آن آمده است: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِ اعْرِفِ». البته مشکلات و پیچیدگی‌هایی که در باب شناخته شدن انسان از ناحیه غیر وجود دارد به هیچ وجه کم‌تر از مشکلات و پیچیدگی‌های مسأله معرفت و کیفیت تحصیل علم به غیر خود نیست. در اینجا ممکن است گفته شود وقتی یک شخص آنچه را که درباره خود می‌داند به درستی برای دیگران بیان کند، مردم نیز به آسانی او را به همان گونه که هست می‌شناسند، ولی مشکل اساسی این است که مردم چگونه می‌توانند بدانند که او راست می‌گوید و آنچه درباره خود ابراز می‌دارد بر اساس نوعی گزافه‌گویی استوار نشده است؟

چه کسی می‌تواند بداند که آنچه در درون یک انسان می‌گذرد چیست؟ و چگونه می‌توان دریافت که آنچه او ابراز می‌دارد درست همان چیزی است که در ژرفای ضمیرش تحقق یافته است؟ مشکل بزرگ‌تر در اینجا است که گاهی خود شخص نیز نمی‌تواند بداند که در اعماق ضمیر و ژرفای هستی‌اش چه می‌گذرد، مگر اینکه خداوند حقیقت را بر او آشکار سازد.

نوشتن یکی از راه‌هایی است که اشخاص می‌کوشند خود را از این طریق و بدان گونه که هستند به دیگران بشناسانند. در این میان شاعران یکی از پیچیده‌ترین شیوه‌های نوشتن را که سرودن شعر است انتخاب کرده‌اند. آنان از طریق سروده‌های‌شان به این امر

مبادرت ورزیده‌اند و احساسات و نظرات‌شان را بیان داشته‌اند و از این طریق خواسته‌اند خود را بدان گونه که هستند و زیسته‌اند به دیگران بشناسانند، و اندیشه‌های‌شان را بیان کنند.

یکی از گونه‌های مهم و پرکاربرد که می‌توان برای بیان اندیشه‌ها و گفته‌های درونی از آن استفاده کرد، تک‌گویی است. به گفته کادن، تک‌گویی «گفتاری است که گوینده خطاب به دیگران یا به خود ادا می‌کند» (کادن، ۱۳۸۰: ۲۴۷). در تعریف تک‌گویی گفته‌اند که «آن صحبت یک نفره‌ای است که ممکن است مخاطب داشته باشد یا نداشته باشد» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۱۰). در واقع گوینده در یک موقعیت عاطفی و هیجانی شدید واقع شده است و به ناچار به گفت‌وگو با خود می‌پردازد تا پرده از عاطفه و هیجان فرو افکند. گری تمام اشعار غنایی، دعاها و صورت‌های گوناگون گفت‌وگو با خود را از صورت‌های مختلف تک‌گویی به حساب آورده است (گری، ۱۳۸۲: ۲۰۵).

تک‌گویی بر اساس ساز و کارها، شکل زبانی و هدف شاعر یا نویسنده، به سه نوع تقسیم می‌شود: تک‌گویی درونی، تک‌گویی نمایشی و حدیث نفس یا خودگویی. تک‌گویی درونی، گفت‌وگویی بی‌مخاطب است که در ذهن راوی با یکی از شخصیت‌ها جریان دارد. در این شیوه از روایت، اندیشه‌ها و افکار شخصیت‌ها همانگونه که در ذهن‌اش جریان دارد به بیان می‌آید (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۱۷۸).

تک‌گویی نمایشی، شیوه‌ای روایی است که با آن راوی برای مخاطبی خاص یا خیالی از سرگذشت یا وضعیت نمایشی خود سخن می‌گوید (همان: ۴۰۱). در تک‌گویی نمایشی، شخصیت داستان با صدای بلند برای مخاطبی که خواننده او را نمی‌شناسد، حرف می‌زند. راوی مانند بازیگری روی صحنه تئاتر که تماشاچی‌ها را مخاطب قرار می‌دهد، برای مخاطبی صحبت می‌کند (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۶۹).

حدیث نفس یا خودگویی یا حرف زدن با خود یکی از راه‌های بکارگیری جریان سیال ذهن است (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۹۲؛ میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۱۷) که شاعر یا نویسنده بیان بخش‌هایی از شعر یا داستان خود را به عهده آن می‌گذارد. «در حدیث نفس شخصیت، افکار و احساسات را به زبان می‌آورد تا خواننده از نیات و مقاصد او باخبر شود» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۱۷).

بورونوف معتقد است که حدیث نفس، سطوح زندگی ذهنی کشف نشده یا غیر قابل دسترسی را به کمک دیگر وسایل بر ملا می‌کند؛ همچنین نشان می‌دهد که چگونه ضمیری جهان را درک می‌کند (بورونوف، ۱۳۷۸: ۲۲۴). در واقع حدیث نفس بیش‌تر مولود لحظه‌های تنهایی شاعر است. در این حالت هیچ‌گونه مانعی فراروی شاعر نیست و او اندیشه‌اش را بی‌هیچ چشم‌داشتی بیان می‌کند.

مهم‌ترین ویژگی‌های حدیث نفس

مهم‌ترین ویژگی‌های حدیث نفس را می‌توان به قرار زیر برشمرد:

نشانه زبانی: مهم‌ترین نشانه زبانی که در حدیث نفس به کار می‌رود، افعالی از قبیل گفتم، گفت یا می‌گویم، می‌گوید و همانند آن‌هاست.

وجود مخاطب: در حدیث نفس، راوی اندیشه‌های ذهنی خود را خطاب به قهرمان یا مخاطبی ذهنی بازگو می‌کند. این مخاطب ذهنی گاه جنبه عینی دارد و گاه تجریدی و خیالی است؛ به این معنا که گوینده حدیث نفس یکی از قوای درونی خود را تجرید می‌کند و به گفت‌وگو با آن می‌پردازد.

عدم ایجاد تعلیق در روایت: حدیث نفس هیچ‌گونه تعلیقی در خط زمانی و منطقی روایت ایجاد نمی‌کند، بلکه شاعر، ضمن حدیث نفس به گونه‌ای منطقی خطی و زمانی را پیش می‌برد.

در این مقاله ما در پی بررسی و مقایسه حدیث نفس در شعر فروغ فرخزاد و نازک الملائکه هستیم. این دو شاعر از این‌گونه روایت‌گری بهره‌جسته‌اند و از این طریق به بیان واقعیت‌های درونی و بیرونی خود پرداخته‌اند.

پیشینه پژوهش

تا کنون پژوهش‌های گوناگونی در زمینه‌های مرتبط با فروغ و نازک الملائکه انجام شده است که ما برای نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

- «بررسی تطبیقی تصویر مرگ در شعر فروغ و نازک»، علی نوروزی و یسری رابحی،

در این مقاله به بررسی مفهومی مرگ در دیوان این دو شاعر پرداخته شده و نویسنده به این نتیجه رسیده که فروغ به نسبت نازک الملائکه در خلق زبان شاعرانه و ناب در حوزه استعاره مفهومی مرگ داشته است.

- «آرمانشهر در اندیشه فروغ فرخزاد و نازک الملائکه»، محمود حیدری و سمیه زارع، ۱۳۹۲.

در این مقاله پس از بررسی دغدغه‌های دو شاعر که سبب پایه‌گذاری آرمانشهر گردیده است، ویژگی‌های آرمانشهر از دیدگاه این دو شاعر معرفی شده و تفاوت و تشابه نگاه آن‌ها بررسی شده است.

- پایان‌نامه «بررسی مضامین مشترک اشعار فروغ فرخزاد و نازک الملائکه»، احمد احمدی، دانشگاه کردستان، ۱۳۹۵.

در این پایان‌نامه به بررسی تطبیقی مضمون‌های مشترک در شعر این دو شاعر پرداخته شده است.

-مقاله «جایگاه تمثیل در خلق خلاف‌هنجارهای غزل گفتاری فروغ فرخزاد»، ماندانا کمرخانی و میرجلال‌الدین کزازی، ۱۳۹۵.

در این مقاله ضمن بررسی جریان شعر گفتاری، به بررسی تمثیل در شعر فروغ پرداخته‌اند.

- مقاله «شکوه شاخه‌های زیتون»، محمدرضا خالصی.

در این مقاله نویسنده مضمون سروده‌ها و اندیشه‌های نازک الملائکه را تحلیل و بررسی نموده است.

با بررسی منابع موجود، مشخص شد که پژوهشی مستقل در زمینه حدیث نفس در شعر فروغ فرخزاد و نازک الملائکه انجام نشده است و ما در این مقاله در پی بررسی این مهم هستیم.

بحث

ادبیات معاصر ایران و عرب با پشت سر نهادن سنت‌های کهن و در نتیجه تماس مستقیم با ادبیات معاصر جهان و آشنایی با مکتب‌های جدید، توانست با حفظ استقلال و

هویت فردی وارد مرحله تازه‌ای از ادبیات شود که پیش از این، آن را تجربه نکرده بود. *نازک الملائکه* شاعر معاصر عرب و از پیشگامان شعر نو در ادبیات عرب با تأثیر از ادبیات غرب، به‌ویژه شاعران رمانتیک (بصری، ۱۹۹۴: ۶۷) و نیز به سبب تأثیر عوامل درونی و بیرونی گوناگون همچون اوضاع نامساعد سیاسی-اجتماعی، داشتن روحیه‌ای منفعل و تأثیرپذیر (خورشا، ۱۳۸۱: ۱۸۹) و همچنین بر اثر مطالعه نوشته‌های فیلسوفان شرق و غرب و ... به سرایش نوعی مضامین وجدانی و سلبی روی آورد. از آنجا که شاعر برجسته معاصر ایران، *فروغ فرخزاد* نیز در سه دیوان اول اش شاعری رمانتیک است (آزاد، ۱۳۸۴: ۷۸) و در دیوان‌های دیگر گرایش غالباً رئالیستی دارد (روزبه، ۱۳۸۱: ۴۱۳) و از نظر عاطفی-روانی، شرایط مشابه با *نازک الملائکه* دارد؛ و از سویی دیگر برخی عوامل بیرونی مانند شرایط حاکم بر جامعه از جمله فقر و اختلاف طبقاتی و نیز نگاه تبعیض‌آمیز به جنس زن و همچنین عوامل درونی مانند ناکامی در عشق سبب شده است که این دو شاعر به نوعی، به مضامین مشترک مانند غم و اندوه و یأس (روزبه، ۱۳۸۱: ۴۱۰) و عنصر زمان و ... (هداره، ۱۹۹۴: ۴۷) بپردازند. ضمن آنکه روابط فرهنگی ایران و عراق به عنوان ساکنان هم‌جوار در خاورمیانه و تعامل فرهنگی، فکری، مذهبی و ... آنان از دیرباز رابطه‌ای تنگاتنگ میان آن دو برقرار کرده است. هدف اصلی این مقاله، بررسی ابعاد اندیشه حدیث‌نفس زن شاعر در ایران و همچنین زن شاعر عرب است و اینکه از دریچه چشم و احساس و عاطفه و اندیشه دو زن شاعر، جهان و مسائل آن را بنگریم و در حدیث‌نفس‌گویی‌شان با آن‌ها هم‌گام شویم.

نازک الملائکه به معنای واقعی، شاعر و نویسنده‌ای آگاه است. او مشکلات امروز جهان عرب و مسائل زن را به خوبی می‌شناسد و از این جهت وجه اشتراک زیادی با شاعر نوپرداز و جسور ما یعنی *فروغ فرخزاد* دارد.

فروغ از جهت درونمایه شعری زبانی واقع‌گرا، و بیانی عریان را برگزید. وی به عنوان نخستین شاعر زنی شناخته می‌شود که مرد را با حسرت و عشق، از نوع انگیزشی و زمینی ستایش می‌کند. وی به الگوهای تعریف شده فرهنگی و قراردادهای وضعی زنانگی و دیدگاه‌های مذهبی تا حدودی بی‌اعتنا است. *فروغ* و *نازک*، هر دو در جوامع جهان سوم و سنتی تربیت یافته‌اند. این امر تا حدی دنیای آن دو را به هم نزدیک‌تر می‌کند. از سوی

دیگر روح زنانه آن‌ها و مشکلات جوامع مردسالاری و عواملی دیگر سبب شده است که بسیاری از مسائل و دردهای‌شان با هم ارتباط تنگاتنگی پیدا کند.

فروغ و نازک هر دو شاعران رمانتیکی هستند و احساسات تند زنانه دارند که بسیاری از مشکلات را بر نمی‌تابند. آن دو در صدد به تصویر کشیدن مشکلات هستند، اما زمانی که نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود چیزی جز رنج و اندوه و ناامیدی و بدبینی در خاطرشان نمی‌ماند که در نهایت سبب گرایش آن‌ها به مضامین سلبی و منفی‌گونه می‌شود و این دو شاعر آنجا که درمانی نمی‌یابند، به خودگویی یا حدیث نفس روی می‌آورند.

«حدیث نفس (خودگویی)، گفتاری است که یکی از شخصیت‌ها در تنهایی و خلوت بر روی صحنه نمایش به زبان می‌آورد و به طور قراردادی اطرافیان او نمی‌شنوند. این نوع گفتار معمولاً سیر اندیشه‌ها و افکار درونی شخص را بیان می‌کند. حدیث نفس از آن رو با تک‌گویی نمایشی تفاوت دارد که مخاطب ندارد. درونمایه حدیث نفس غالباً بر محور توصیف یا بیان عقیده‌ای است که گوینده نسبت به وضع موجود خود ابراز می‌دارد. حدیث نفس از ابداعات شکسپیر می‌باشد» (داد، ۱۳۸۵: ۱۹۵).

فروغ در خودگویی، نه تنها با بیانی عینی به واقعیت‌های بیرونی می‌پردازد بلکه ویژگی‌های افکار درونی‌اش را نیز بیان می‌کند. از اشعاری که محتوای آن‌ها خودگویی شاعر است، می‌توان به شعرهای «آن روزها»، «دیدار در شب»، «وهم سبز»، «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، و «ای مرز پرگهر» اشاره کرد.

نمونه‌های توصیف عینی واقعیت‌های محیط اطراف

فروغ به عنوان راوی، اندیشه‌های ذهنی خود را نسبت به محیط اطراف‌اش به صورت حدیث نفس به تصویر کشیده است.

«آن روزهای عید/ آن انتظار آفتاب و گل/ آن رعشه‌های عطر/ در اجتماع ساکت و محجوب نرگس‌های صحرائی/ که شهر را در آخرین صبح زمستانی/ دیدار می‌کردند/ آوازهای دوره‌گردان در خیابان دراز لکه‌های سبز/ بازار در بوی تند قهوه و ماهی/ بازار در زیر قدم‌ها پهن می‌شد، کش می‌آمد/ با تمام لحظه‌های راه می‌آمیخت/ و چرخ می‌زد، در ته چشم عروسک‌ها/ بازار مادر بود که می‌رفت با سرعت به سوی حجم‌های رنگی سیال/

و باز می‌آمد/ با بسته‌های هدیه با زنبیل‌های پر/ بازار باران بود که می‌ریخت، که می‌ریخت، که می‌ریخت» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۱۸۶)

در نمونه زیر، فروغ با خودگویی، اندیشه‌های ذهنی خود را در باب تنهایی به نمایش گذاشته است:

«من فکر می‌کنم که تمام ستاره‌ها/ به آسمان گمشده‌ای کوچ کرده‌اند/ و شهر، شهر چه ساکت بود/ من در سراسر طول مسیر خود/ جز با گروهی از مجسمه‌های پریده‌رنگ/ و چند رفت‌گر/ که بوی خاکروبه و توتون می‌دادند/ و گشتیان خسته خواب‌آلود/ با هیچ چیز روبه‌رو نشدم» (همان: ۲۵۶)

یا:

«اما خدای من/ آیا چگونه می‌شود از من ترسید؟/ من، من که هیچ‌گاه/ جز بادبادکی سبک و ولگرد/ بر پشت بام‌های مه‌آلود آسمان/ چیزی نبوده‌ام» (همان: ۲۵۴)

در نمونه بعدی، فروغ با خودگویی، تصویری زنده و ملموس از آدم‌های روزگارش ارائه کرده است:

«آیا شما که صورت‌تان را/ در سایه نقاب غم‌انگیز زندگی/ مخفی نموده‌اید/ گاهی به این حقیقت یأس‌آور/ اندیشه می‌کنید/ که زنده‌های امروزی/ چیزی جز تفاله یک زنده نیستند؟» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۲۵۷)

در نمونه بعدی، این تصویر روشن و توأم با طنزی گزنده و نیش‌دار از برخورد با اوضاع اجتماعی و حاصل خودگویی‌های شاعر است:

«از فرط شادمانی/ رفتم کنار پنجره، با اشتیاق، ششصد و هفتاد و هشت بار هوا/ را که از غبار پهن/ و بوی خاکروبه و ادرار، منقبض شده بود/ درون سینه فرو دادم/ و زیر ششصد و هفتاد و هشت قبض بدهکاری/ و روی ششصد و هفتاد و هشت تقاضای کار نوشتم:/ فروغ فرخزاد/ در سرزمین شعر و گل و بلبل/ موهبتی است زیستن، آن‌هم/ وقتی که واقعیت موجود بودن تو پس از سال‌های سال/ پذیرفته می‌شود/ جایی که من/ با اولین نگاه رسمی‌ام از لای پرده، ششصد و هفتاد و هشت/ شاعر را می‌بینم/ که، حقه‌بازها، همه در هیأت غریب‌گدایان/ در لای خاکروبه، به دنبال وزن و قافیه می‌گردند» (همان: ۲۸۴)

نمونه‌های توصیف ذهنی واقعیت‌های محیط اطراف

فروغ، علاوه بر بیان عینی و ملموس، گاه با بیانی ذهنی این چنین به حدیث نفس می‌پردازد:

«همه هستی من آیه تاریکی است/ که تو را در خود تکرارکنان/ به سحرگاه شکفتن‌ها و رُستن‌های ابدی خواهد برد/ من در این آیه تو را آه کشیدم، آه/ من در این آیه تو را به درخت و آب و آتش پیوند زدم» (همان: ۲۹۴)

یا:

«کوچه‌ای هست که قلب من آن را/ از محله‌های کودکی‌ام دزدیده است/ سفر حجمی در خطِ زمان/ و به حجمی، خطِ خشک زمان را آبستن کردن/ حجمی از تصویری آگاه/ که از مهمانی یک آینه برمی‌گردد» (همان: ۲۹۷)

در نمونه زیر نیز فروغ، با خودگویی تصویری ذهنی از تنهایی و مرگ به نمایش گذاشته است:

«من از ورای او تراکم تاریکی را/ و میوه‌های نقره‌ای کاج را هنوز/ می‌دیدم، آه، ولی او ... / او بر تمام این همه می‌لغزید/ و قلب بی‌نهایت او اوج می‌گرفت/ گویی که حس سبز درختان بود/ و چشم‌هایش تا ابدیت ادامه داشت/ حق با شماست/ من هیچ‌گاه پس از مرگ‌ام/ جرأت نکرده‌ام که در آینه بنگرم/ و آن قدر مرده‌ام/ که هیچ چیز مرگ مرا دیگر/ ثابت نمی‌کند» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۲۵۶)

در نمونه زیر، فروغ با کمک خودگویی، تصویری از رهاشدن را به نمایش گذاشته است.

«من سردم است و از گوشواره‌های صدف بیزارم/ من سردم است و می‌دانم/ که از تمامی اوهام سرخ یک شقایق وحشی جز چند قطره خون/ چیزی به جا نخواهد ماند/ خطوط را رها خواهم کرد/ و همچنین شمارش اعداد را رها خواهم کرد/ و از میان شکل‌های هندسی محدود/ به پهنه‌های حسی وسعت پناه خواهم برد» (همان: ۳۰۵)

در نمونه بعد، فروغ با خودگویی، از غم و درد تنه‌اشدن خود سخن می‌گوید.

«اگر گلی به گیسوی خود می‌زدم/ از این تقلب، از این تاج کاغذین/ که بر فراز سرم بو گرفته است، فریبنده‌تر نبود؟/ چگونه روح بیابان مرا گرفت؟/ و سحر ماه، ز ایمان گله

دورم کرد!! چگونه ناتمامی قلبام بزرگ شد/ و هیچ نیمه‌ای این نیمه را تمام نکرد!!
چگونه ایستادم و دیدم/ زمین به زیر دو پایم تکیه‌گاه تهی می‌شود/ و گرمی تن جفت‌ام/
به انتظار پوچ تن‌ام راه نمی‌برد!!» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۲۶۳)

«فروغ هر اندیشه‌ای را فقط از خلال یک حالت غنایی انسانی ارائه می‌دهد. ذهنیت او
با کارکرد غنایی‌اش به اندیشه دست می‌یابد. او اندیشمند است، نه بیان‌گر اندیشه‌های
پرداخته شده در یک نظام معین فلسفی، سیاسی-اجتماعی» (مختاری، ۱۳۸۷: ۵۶۵).
در شعر نازک نیز حدیث نفس نمود برجسته‌ای دارد، گاه از سر حیرت و سرگشتگی
به حدیث نفس می‌پردازد؛ مانند موارد زیر که به نوعی شاهد حیرت شاعر هستیم:

«این امشی؟ مللتُ الدروب

وسئمت المروج

والعدو الخفی اللجوج

لم یزل یقتفی خطواتی، فأین الهروب؟...»

(الملائکه، ۱۹۸۶: ۷۷/۲)

- کجا بروم؟ راه‌ها را خسته کردم/ و پله‌ها را بیزار کردم/ و دشمن پنهان لجوج/
هم‌چنان در پی گام‌هایم می‌آید، پس راه نجات کجاست؟
«ها أنا تحت دُجیة اللیلِ روحٌ
مُستطارٌ فی هیکلٍ موهونٍ...»

(همان: ۴۹۳/۱)

- این من‌ام همچون روحی آواره در پیکری سست، زیر تاریکی شب
نازک نیز، در برخورد با واقعیت‌های بیرونی محیط پیرامون‌اش، مسائل عاطفی، مسائل
سیاسی-اجتماعی و ذهنی خاص خود به خودگویی پرداخته است، در نمونه زیر به
برداشت عینی و واقعی خود از شرایط قصرهای ثروتمندان اشاره دارد که به صورت
استفهام بیان کرده است:

«سرتُ بین القصور وحدی طویلاً

أسألُ العابرينَ این الطروب؟

فإذا فتنة القصور ستارٌ

خادعٌ خلفهُ الأسى والشحوبُ
لم أجدُ فى القصورِ إلا قلوباً
حائراتٍ وعالماً محزونا
ليس إلا قوم يضيقون بالأبـ
سام ضيق الجياع والبائسنا
ليس ينجيهم الغنى من يد الأشـ
جانٍ ليست تُنْجِيهمُ الكبرياءُ
ليس يعفو المماتُ عنهم فهم حز
نٌ وصمتٌ وحيرةٌ وبُكاءٌ»

(همان: ۷۵/۱)

- من در این کاخ‌ها به جز دل‌های پریشان و یک جهانِ اندوهگین چیز دیگری ندیدم. در این کاخ‌ها مردمانی هستند که این زندگی برای آنان سخت است به همانگونه که برای گرسنگان و بدبختان تنگ و سخت می‌باشد. این ثروت آن‌ها را از این دردها نجات نمی‌دهد و این غرور نیز به آن‌ها رهایی و نجات نمی‌بخشد و مرگ نیز آن‌ها را نمی‌بخشد و به دنبال آن‌ها می‌آید و زندگی آن‌ها اندوه، سکوت، پریشانی و گریه است

با دیدی طنزآلود از راهبانِ معبد انتقاد می‌کند و آن‌ها را اینگونه توصیف می‌کند:

«هؤلاء الأ شباحُ ماذا تُراهم؟
أدميون أم بقايا طيوفِ
فيم جاؤوا هنا وأية سلوى
وجدوها ما بينَ هذى الكهوفِ
فى بعيدِ الأفاقِ تحتَ دياجى—
ر وجودِ تمشى الكأبةِ فيهِ
حيثُ ما زالتِ الحياةُ كما كا
نتُ على عهدِ آدمٍ وبنيه»

(الملائکه، ۱۹۸۶: ۸۱/۱)

- این اشباح به نظر تو چه کسانی هستند؟ آیا آدم‌اند؟ یا بازماندگان رؤیایها هستند؟ برای چه به اینجا(معابد) آمده‌اند؟ و در این مکان غارمانند چه آرامشی را یافته‌اند؟ در دوردست‌ها و زیر تاریکی‌ها موجودی که زجر و ناراحتی بر او سایه افکنده است. زندگانی آن‌ها به همان گونه‌ای است که در دوران آدم و فرزندان او بود

نازک اعتقادی سخت به تقدیر و سرنوشت دارد. او انسان را موجودی بی‌اختیار می‌پندارد که تقدیر، همه چیزش را رقم زده و او توانایی مقاومت و تغییر آن را ندارد. او به گفت‌وگو با خود نشسته و این اندیشه را بیان کرده است:

«نحنُ أُسرى يَقودُنَا القَدْرُ الأعـ

سمى إلى لیلِ عالمٍ مجهول»

(همان: ۳۸۸/۱)

- ما اسیرانی هستیم که سرنوشت کور ما را به سوی دنیای ناشناخته می‌راند فروغ زندگی عادی را نمی‌پذیرد و با قوانین، عرف و تقدیر می‌ستیزد و خواهان تغییر است و از مردمی که بی‌اختیار و اراده از این سو به آن سو می‌روند و جز جلوی پای خود چیزی دیگر را نمی‌بینند، با خودگویی انتقاد می‌کند و آن‌ها را «تفاله یک زنده» می‌خواند:

«...آیا شما که صورتتان را/ در سایه نقاب غم‌انگیز زندگی/ مخفی نموده‌اید/ گاهی به این حقیقت یأس آور/ اندیشه می‌کنید/ که زنده‌های امروزی/ چیزی به جز تفاله یک زنده نیستند» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۲۵۷)

این بدبینی نسبت به تقدیر در شعر نازک بسیار پررنگ‌تر از شعر فروغ است. هر دو نیز، نسبت به زندگی بدبین هستند، به طوری که نازک و فروغ، دنیایی را که در آن زندگی می‌کنند، پوچ و بی‌معنی می‌دانند. اوضاع نابسامان اجتماعی، بهم‌ریختگی محیط داخلی هر دو کشور در این بدبینی آنقدر تأثیر گذاشته بود که یکی از بُن‌مایه‌های اصلی حدیث نفس آن دو شده است.

نازک در شعر «مأساة الأطفال» اینگونه از رنج دایمی کودکان می‌گوید. رنجی که کودکان در آن اختیاری ندارند و تقدیر، آن‌ها را در آن نهاده است:

«وُلِدُوا صَارِحِينَ بَيْنَ يَدِ الْأَقْفِ
سَدَارٍ فَلْيَصْرُخُوا لِيَوْمِ الْمَمَاتِ
عَلَيْهِمْ يَدْرُكُونَ مَا لَمْ نَقْفُ نَحْ
نُ عَلَيْهِ مِنْ ظُلْمِهِ الْأَسْرَارِ
وَيُرُونَ الْحَيَاةَ لَيْلًا مِنَ الشَّرِّ
تَدَلِّي عَلَى حَفَافِ النَّارِ
فَهُمْ يَصْرُخُونَ مِنْ أَلَمِ الْمُقَفِّ
بَلِيٍّ أَوْ يَنْدَبُونَ مَا قَدْ أَضَاعُوا»

(الملائکه، ۱۹۸۶: ۲۰۲/۱)

- در دست تقدیر فریاد زنان متولد شدند/ پس تا روز مرگ فریاد خواهند زد/ بگذار
درک کنند که ما توقف نمی‌کنیم/ علیه تاریکی رازهایش/ و زندگی را از پلیدی
او، مانند شب می‌بینند/ که بر کناره‌های آتش دلالت می‌کند/ آن‌ها از درد آینده
فریاد می‌زنند/ یا بر چیزهایی که از دست داده‌اند ناله سر داده‌اند
نازک در شعر «أحزان الشباب» این چنین در درون با خود از درد و غم این جهان
ناله می‌کند:

«ها أنا فی الشباب تقتلنی الوحـ
دهُ والصمتُ والآسی یا همومُ
أینما أتجهُ فثمةُ أحزا
نُ أراها ووحشةُ ووجوم
کلُّ شیءٍ أراه یملأنی حُزُ
ناً ویأساً من مُبهجاتِ الحیاةِ
یا لَعْمُرٍ یمُرُّ جَهْمًا مخیفًا
تحت عبءِ الأحلامِ والآهاتِ
ومعانی الفناءِ المَحْهُ حَوْ
لی فی کُلِّ ما تُراهُ عُیونی»

(الملائکه، ۱۹۸۶: ۲۱۱/۱)

- من کسی هستم که در جوانی تنهایی مرا می‌کشد/ و سکوت و رنج و غم/ به هر سمت رو می‌کنم غم‌ها/ و ترس و اضطراب به من رو می‌کند/ هرچه را از شادی‌های زندگی می‌بینم مرا لبریز از غم و یأس می‌کند/ ای عمری که از جهنمی ترسناک عبور می‌کنی/ زیر رؤیاهای و دردهای/ معنای فنا را در اطرافام می‌بینم/ در هرچه که چشمانم می‌بیند

نازک درباره جنگ اینچنین با خود سخن می‌گوید:

«هذه الأنفسُ الممزقة العم

یاء، هذی المدافن الجوفاء

هدمتها مخالِبُ الحربِ وامتصّ

ت شدّاها الدماءُ والاشلاءُ

وتبقّت فیها مقابرٌ للشر

وللیأس جَهْمَةُ الأفاقِ

عکستِ بعضَ جدّیها وأساها

صَرَخاتُ الفراغِ ملء المآقی»

(همان: ۲۹۷/۱)

- این جان‌های پاره پاره کور/ این گورستان‌های خشکیده را/ چنگال‌های جنگ ویران کرد/ و عطرخوش‌اش را خون‌ها و لاشه‌ها مکیدند/ و تنها قبرهایی برای پلیدی و شر/ و یأس و ناامیدی و تاریکی و تیرگی افق در آن باقی ماند/ و فریادهای توخالی سرشار از کینه پاره‌ای از بی‌حاصلی و اندوه و یأس آن را منعکس کرد

در شعر «وجوه و مرایا»، مخاطب او چیزی جز آینه نیست. نازک در حالی که

روبه‌روی آینه ایستاده است، با بیانی ذهنی حدیث نفس می‌کند:

«ثم ماذا! أمیدٌ کفی فی شو

ق عمیقٍ فلا أعانقُ ذاتی

صدمة صدمة تمزقُ روحی

لیسَ إلا بُرودة المرأة

الزُّجَّاجُ الْجَبَّارُ شَفَّاءٌ وَلَكِنْ
عَنْ مِثَالٍ مَشَوَّهِ لِلْحَيَاةِ
عَنْ كَيْانٍ رَسَمْتُهُ أَنَا وَحْدِي
فَإِذَا غَبْتُ غَابَ فِي الظُّلُمَاتِ»

(الملائکه، ۱۹۸۶: ۱۶۵/۲)

- سپس چیست! دست‌ام را در اشتیاقی/ عمیق دراز می‌کنم اما به خودم دست نمی‌یابم/ آسیبی است، آسیبی است که روح‌ام را پاره پاره می‌کند/ این آسیب چیزی نیست جز سرمای آینه/ شیشه ستم‌گر شفاف بود اما/ از مجسمه‌ای مسخ‌شده برای زندگی/ از حکومتی که من به تنهایی آن را نقاشی کردم/ پس اگر غایب شوم، در تاریکی‌ها پنهان می‌شود

نتیجه بحث

وقتی شخصی به شرح احوال و بیان اندیشه‌های مختلف خود می‌پردازد، در واقع خود را تفسیر کرده و در این تفسیر امتداد و بسط هستی خویشتن را آشکار ساخته است. او با این عمل به نوعی حدیث نفس و خودگویی پرداخته است. تردیدی نمی‌توان داشت که وقتی انسان به شرح احوال و اندیشه‌های خود می‌پردازد، از وقایع و حوادثی که در زندگی واقعی او رخ داده سخن می‌گوید. شاید گزاف نباشد اگر ادعا کنیم که انسان به جای اینکه وقایع و حوادث این جهان را به عنوان یک متن تفسیر کند، خودش در پرتو این وقایع و حوادث تفسیر می‌شود. البته در همین دیدگاه و منظر نیز تفسیرکننده خود انسان است. درست است که او در پرتو وقایع و حوادث تفسیر می‌شود ولی این خود انسان است که خود را در پرتو وقایع و حوادث تفسیر می‌کند.

فروغ فرخزاد و نازک الملائکه دو شاعر برجسته معاصر در ادبیات ایران و عراق و از پیشگامان و بنیانگذاران شعر نو دارای عواطف سرشار و خیالی لطیف و اندیشه‌ای عمیق هستند. مضمون سروده‌های آن دو را مفاهیمی همچون مسائل اجتماعی، عشق، انسان، زندگی، مرگ، غم و اندوه، غربت، زن و ... تشکیل می‌دهد. این دو شاعر زن، آنجا که

مخاطبی نیافته‌اند تا درد و رنج و غم و اندوه‌شان را آشکارا به او بگویند، به خودگویی یا حدیث نفس رسیده‌اند.

با بررسی اشعار هر دو شاعر، درمی‌یابیم که آن‌ها در همه دوره‌های شعری خویش به حدیث نفس پرداخته‌اند. گویی هیچ‌گاه در زندگی مخاطب و هم‌فکری نداشته‌اند و به ناچار به درون پناه برده‌اند. نیز، محتوای حدیث نفس آن‌ها در شرایط متفاوت تغییر می‌کند؛ این مسأله به عدم استقرار اوضاع سیاسی-اجتماعی در زمان هر دو شاعر اشاره دارد و همچنین در مورد فروغ به عدم ثبات زندگی خانوادگی‌اش در یک برهه از زمان.

کتابنامه

- انوشه، حسن. ۱۳۷۶ش، **فرهنگنامه ادب فارسی**، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- آزاد، م (محمود مشرف آزاد تهرانی). ۱۳۸۴ش، **پرشادخت شعر(زندگی و شعر فروغ فرخزاد)**، تهران: نشر ثالث.
- بصری، میر. ۱۹۹۴م، **أعلام الأدب فی العراق الحدیث**، لندن: دار الحکمه.
- بورونف، رولان، رئال اوئله. ۱۳۷۸ش، **جهان رمان**، ترجمه نازیلا خلخالی، تهران: نشر مرکز.
- خورشا، صادق. ۱۳۸۱ش، **مجانى الشعر العربى الحدیث**، تهران: سمت.
- داد، سیما. ۱۳۸۵ش، **فرهنگ اصطلاحات ادبی**، تهران: مروارید.
- روزبه، محمدرضا. ۱۳۸۱ش، **ادبیات معاصر ایران**، تهران: روزگار.
- فرخزاد، فروغ. ۱۳۸۵ش، **دیوان فروغ فرخزاد**، به کوشش اعظم نوروزی، مشهد: نیکا.
- کادن، جان آنتونی. ۱۳۸۰ش، **فرهنگ توصیفی ادبیات و نقد**، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: شادگان.
- گری، مارتین. ۱۳۸۲ش، **فرهنگ اصطلاحات ادبی در زبان انگلیسی**، ترجمه منصوره شریفزاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مختاری، محمد. ۱۳۸۷ش، **هفتاد سال عاشقانه**، تهران: تیراژه.
- مقدادی، بهرام. ۱۳۷۸ش، **فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی**، تهران: فکر روز.
- الملائکه، نازک. ۱۹۸۶م، **الديوان**، بیروت: دار العوده.
- میرصادقی، جمال و میرصادقی، میمنت. ۱۳۷۷ش، **واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی**، تهران: کتاب مهناز.
- میرصادقی، جمال. ۱۳۷۶ش، **عناصر داستان**، تهران: سخن.
- هداره، محمدمصطفی. ۱۹۹۴ش، **بحوث فی الأدب العربی الحدیث**، بیروت: دار النهضة العربی.

حدیث نفس در شعر فروغ فرخزاد و نازک الملائکه/۱۳۷
